۶. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۸/۱۷)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۱۷ آبان ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- فقه الحدیث روایت«ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا فهو ضال»
- عدم بازتاب سه روایت معلی، فضیل و زراره قبل از قرن یازدهم در کتب فقهی
- طرح روایات حرف واحد و استفاده از آن برای در قرائات
- صد سال پر رنگ شدن روایات حرف واحد و تأثیر آن در کلمات وحید بهبهانی
- تداوم یافتن فضای روایت حرف واحد بعد از وحید بهبهانی
- لزوم بررسی علل طرح نشدن روایات حرف واحد قبل از قرن یازدهم
- شاهدی مهم از کلام علامه حلی برای معنای صحیح حرف واحد
- تفسیر حرف واحد به قرائت واحده و در عملی آن توسط فقها و مفسرین
- اذعان قرطبی به حرف واحد بودن قرائات مسند
- نقدی بر کتاب «نزول قرآن و رؤیای هفت حرف»
- تفسیر نادرست تواتر در کلام نویسنده کتاب « نزول قرآن و رؤیای هفت حرف»

پیشگفتار (خلاصه)

فقه الحدیث روایت«ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا فهو ضال»

صفحه پنجم از کلام مرحوم صاحب مفتاح الکرامه بودیم. ایشان فرمودند:

> قال الصادق علیه السلام فی صحیح الفضیل لما قال له إن الناس یقولون إن القرآن نزل علی سبعة أحرف کذب أعداء اللّٰه و لکنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد و مثله خبر زرارة و قال المحدث الکاشانی فی الوافی بعد نقل الخبرین المقصود منهما واحد و هو أن القراءة الصحیحةواحدة (قلت) قد یقرب منهما صحیح المعلی[1]

«قد یقرب منهما صحیح المعلی»؛ وجه این قرب چیست؟ در صحیح معلی دو راوی هستند. به نظرم هم عبد الله بن فرقد است و هم معلی بن خنیس است. میگوید با ربیعة الرای-با اینکه عامی بوده ولی از اصحاب حضرت هم او را حساب میکنند- سه نفری محضر حضرت رسیده بودیم، «فذکرنا فضل القرآن».

> مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَرْقَدٍ وَ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَا كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مَعَنَا رَبِيعَةُ الرَّأْيِ فَذَكَرْنَا فَضْلَ الْقُرْآنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَتِنَا فَهُوَ ضَالٌّ فَقَالَ رَبِيعَةُ ضَالٌّ فَقَالَ نَعَمْ ضَالٌّ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَّا نَحْنُ فَنَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ أُبَيٍّ[2]

«.. فَقَالَ رَبِيعَةُ ضَالٌّ؟!»؛ یعنی استفهام تعجب و انکار بود. **«فَقَالَ نَعَمْ ضَالٌّ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَّا نَحْنُ فَنَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ أُبَيٍّ»**؛ عرض کردم که برخی «أبي» خواندهاند که مرحوم مجلسی، مرحوم فیض و دیگران فرمودند که خیلی بعید است. «أبی» بعید است ولی گفته شده. این روایت معلی است.

ایشان فرمودند **«وقد یقرب منهما صحیح المعلی»**؛ وجه القرب چیست؟ وجه القرب کلمه «ضال» است. حضرت فرمودند:**«ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا فهو ضال»**؛ او گمراه است. خب اگر همه این قرائات نازل شده بود که او ضال نمیشد. چون حضرت برای قرائت ابن مسعود

تعبیر به «ضال» فرمودند، موید این می‌شود که حرف واحد است و قرائت ما است که حرف صحیح است و آن ضال است. وجه قرب به این صورت به ذهن می‌آید.

خب با توضیحاتی که قبلاً عرض کردم، وجه الاقرب مبتنی‌بر این است که تلقی ما از این حدیث معلی این است که بگوییم **«ان کان ابن مسعود یقرأ علی غیر قرائتنا»**؛ اگر ابن مسعود بر غیر از قرائت ما قرائت می‌کند، ضال است. نوعاً به این صورت برداشت می‌شود و لذا است که وجه الاقرب شده است.

اما اگر به این صورت معنا کنیم که اصلاً حضرت در این مقام نیستند که چون او قرائتی دارد که برای اهل عراق است و اهل مدینه آن را ندارند پس ضال است. نه، «ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا»؛ اگر قرائت ما را تخطئه می‌کند، ضال است. این خیلی تفاوت دارد. هر گاه ابن مسعود لایقرأ...؛ عرض کردم که در تاریخش زیاد است. معوذتین را حک می‌کرد[3]، سوره مبارکه حمد را همچنین. قرائاتی بود که به‌شدت انکار می‌کرد و می‌گفت «والله لااقرأ انی سمعت من فی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله» که حضرت خواندند «والذکر والانثی»[4]، اما شما می‌گویی من بخوانم «و ما خلق الذکر و الانثی[5]»؟! این به‌معنای مقابله کردن و اینکه «لایقرأ» است. خب دراین‌صورت دیگر تعبیر «یقرب» خیلی روشن نمی‌شود.

البته جلوتر عرض کردم حضرت نفرمودند «اما انا فاقرأ علی قرائة ابی»، فرمودند «و اما نحن»، اما به‌معنای «ما اهل البیت» است؟! این وجهی است که مرحوم فیض در وافی و مرحوم مجلسی فرمودند «قرائة أُبَی»، قرائتی است که مطابق با قرائت اهل البیت علیهم‌السلام است ای نزدیک آن‌ها است. یعنی «نحن» را معنا کرده‌اند به «نحن اهل البیت نقرأ علی قرائة ابی». من نمی‌دانم ذهنشان را چطور قانع کرده‌اند. می‌گویند که این مسامحه است و تقیه بوده. و الا خود اهل البیت اجل از این هستند که بگویند ما طبق قرائة ابی می‌خوانیم. ولی برای ذهن من با این سابقه بحث هفت-هشت ساله، به این صورت واضح است که «نحن» به‌معنای «نحن اهل المدینه» است. ابن مسعود روز اول به عراق رفت و پایه و اساس قرائة عراقیین را او گذاشت. اهل مدینه برای خودشان قرائتی دارند. لذا می‌گویی «اختلاف قرائة المدنیین و العراقیین». «نحن» یعنی ابن مسعود که نماینده بزرگ قرائت اهل عراق است، اگر از قرائت اهل مدینه که قرائت ابی بن کعب است، تحاشی بکند، وه ضال. حق ندارد چنین کاری کند که قرائت ما را تخطئه کند.

این معنایی است که دیگر «نحن اهل البیت» نمی‌شود. حضرت اشاره می‌کنند قرائت ما اهل مدینه قرائت ابی است. اما از نظر تاریخی دلیل اینکه در ذهن قاصر من واضح شده، به این خاطر است که با مطالعاتی که در این چندین سال شده، جوی که در آن زمان در بلاد بوده تا حدی در ذهن من روشن شده. یعنی با رفت‌وبرگشت‌هایی که شده واضح شده که جوی که در آن زمان بوده به این صورت بوده. با تعبیر «اما نحن» برای یک سنی نمی‌خواهند بگویند که ما تابع «ابی» هستیم. اینکه قبل از آن از چه چیزی صحبت شده، در روایت نیامده.

---

[1]مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحیاء التراث) ج۲ ص ۳۹۳

[2]الكافي- ط الاسلامية ج۲ ص۶۳۴

[3]فتح الباري لابن حجر (۸/ ۷۴۲)؛...كان عبد الله بن مسعود يحك المعوذتين من مصاحفه...

[4]صحيح البخاري (٥/ ٢٥)؛ثم قال: كيف يقرأ عبد الله: والليل إذا يغشى؟ فقرأت عليه: والليل إذا يغشى. والنهار إذا تجلى والذكر والأنثى قال: «والله لقد أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم من فيه إلى في».

[5]الليل ٣

عدم بازتاب سه روایت معلی، فضیل و زراره قبل از قرن یازدهم در کتب فقهی

شاگرد: در کلمات هم احتمال شما ذکر شده است؟ یا اینکه همه «نحن» را اهلبیت گرفته‌اند؟

استاد: جالب این است که در اینجا سه روایت است. الآن می‌خواهم عرض کنم. اصلاً در کتابهای قبل از قرن یازدهم ذکری از این روایات نیست. درحالی‌که به‌شدت محل نیاز بوده و در مقابلش ادعای اجماع می‌کردند. این واقعاً برای ذهن من طلبه که مطالعه می‌کردم و دنبال برخی از چیزها می‌گشتم، به‌آور است.

الآن ببینید در ادامه ایشان چه می‌فرمایند:

> و قال الأستاذ أیده اللّٰه تعالی فی حاشیة المدارک رادا علی الشهید الثانی ما نصه لا یخفی أن القراءة عندنا نزلت بحرف واحد من عند الواحد و الاختلاف جاء من قبل الرواة فالمراد بالمتواتر ما تواتر صحة قراءته فی زمان الأئمّة علیهم السلام بحیث کانوا یجوزون ارتکابه فی الصلاة و غیرها لأنهم علیهم السلام کانوا راضین بقراءة القرآن علی ما هو عند الناس بل ربما کانوا یمنعون من قراءة الحق و یقولون هی مخصوصة بزمان ظهور القائم عجل اللّٰه تعالی فرجه انتهی[1]

استاد چه کسی هستند؟ جناب وحید به‌بهانی. رضوان‌اللّه‌علیه! ایشان در حاشیه مدارک فرمایشی دارند که ایشان نقل می‌کنند. از این فرمایش وحید به‌بهانی کاملاً معلوم است که وحیدی که استاد الکل است، ذهن شریفش در یک فضای سنگینی قرار داشته. از یک طرف ایشان نیامده با اجماع اصحاب در بیافتد، این نقطه مثبتی در کار وحید است. حال بعداً در کلمات وحید دقت کنید. ولی خب ایشان گفته «عندنا حرف واحد». چرا ایشان می‌فرمایند «عندنا حرف واحد»؟ وحید می‌گوید «عندنا حرف واحد» اما چرا قبل از مجلسی اول در کتب فقها به‌شدت ادعای تواتر سبع می‌کنند و یک نفر هم نمی‌گوید «عندنا حرف واحد»؟! قبلاً گفتیم که جایزه تعیین می‌کنیم؛ یک کتاب فقهی که در آن جواز قرائت سبع مطرح می‌شود –نه جواز بلکه وجوب- بیاورید که بگوید «عندنا حرف واحد». ایشان فرمودند: «و الحاصل ان اصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع». اما اگر از سبع و عشر بیرون بروید متفق هستند که جایز نیست. به این محکمی می‌گویند. وحید به این اجماع پایبند هستند. این اجماع برای زمانهای قبل است. چطور متفق هستند که این عشر و سبع واجب هستند؟! چرا نمی گفتند «عندنا حرف واحد»، خب اینها را چه کار کنیم؟!

همین امروز به ذهنم آمد؛ چطور شد که در زمان ما علماء بزرگ ما در این فکر میافتند که من باید سوره حمد بخوانم، من «ملک» خواندم و قراء سبع همه اختلاف کردهاند، من که نمیدانم قرآن کدام یک از آنها است؟ «ملک» است یا «مالک»؟ آشیخ عبد الکریم و دیگران-در البیان هم بود- فرمودند که نمیدانیم لذا باید دو نماز بخوانیم، یا باید هر دوی آنها را بگوییم. امروز به ذهنم آمد چطور شد الآن علماء بزرگ ما این سؤال به ذهنشان میآید که چه کار کنیم؟ کدام یک از آنها را بخوانیم؟ دو نماز بخوانیم؟ اما در ده قرن یک نفر این سؤال به ذهنش نیامد؟ رمز اینها چیست؟ من عرض میکنم که رمز اینها یک کلمه است.قرن یازدهم که شروع شد، این سه روایت؛ روایت معلی و بالخصوص صحیحه فضیل و صحیحه زراره، در یک کتاب فقهی اثر از آثارشان نیست. خیلی عجیب است! فقط دو کتاب تفسیری است؛ تبیان و مجمع البیان. در تبیان و مجمع البیان آمده و اصلش هم در کافی شریف است که مأخذ این روایات است. کافی که کتابی روائی است و بعد هم دو کتاب تفسیری از این روایات اسم بردهاند که «حرف واحد». اما در قبالش در صدها کتاب فقهی که علماء شیعه در طول ده قرن نوشتهاند-راجع به قرائات و وجوب اتباع سبع نوشتهاند- یکی از آنها اینها را مطرح نکردهاند. اگر شما پیدا کردید من خیلی خوشحال میشوم. یکی از آنها نگفتند «عندان حرف واحد».

---

[1] مفتاح الکرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دارالاحیاء التراث) ج۲ ص۳۹۳

طرح روایات حرف واحد و استفاده از آن برای در قرائات

اما چه اتفاقی افتاد؟ از قرن یازدهم کسانی که گرایش محدثی داشتند، تأکید بر پر رنگ کردن اخبار داشتند، در فضای بحث قرائات این فضای احادیث کافی را پر رنگ کردند. اولین نفر مجلسی اول بود و بعد از ایشان فرمایش فیض بود اما کسی که صریحاً بهعنوان در قرائات از آن استفاده کرد، سید نعمت الله جزائری بودند. فرمودند: معظم المجتهدین من اصحابنا میگویند: «ان الکل»؛ کل قرائات، «نزل بها الروح الامین علی قلب سید المرسلین صلیاللهعلیهوآله». خود سید میگویند «معظم المجتهدین». البته آنها میگویند که اجماع است اما ایشان تعبیری به معظم ای جمهور کردهاند. بعد چه فرمودند؟ فرمودند که ما این حرف را قبول ندارم. حرف اصحاب را قبول ندارم. خب چرا قبول ندارید؟ بهخاطر اینکه روایات اهل البیت میگوید «حرف واحد». چون روایات میگوید حرف واحد، حالا اینها مطرح میشود.

صد سال پر رنگ شدن روایات حرف واحد و تأثیر آن در کلمات وحید بهبهانی

نتیجه آن چه شد؟ در قرن یازدهم محدثین روایات حرف واحد را در فضای علمی پر رنگ کردند و ذهن بزرگی مثل وحید هم به اینجا آمدند. در چه فضایی؟ در فضایی که حدود صد سال، روایات حرف واحد پر رنگ شده است. بعد می‌گویند ببین و مجمع هم که فرمودند: «ان المعروف من مذهب اصحابنا ان القرآن حرف واحد»، در روایات اهل البیت معروف است که حرف واحد است. وحید در این فضا قرار گرفتند که چه کار کنیم؟! خوبی کار وحید این است که از آن اجماع دست برنداشتند و گفتند ما گیری نداریم که اجماع علماء شیعه بوده که این قرائات –آن‌هایی که متداول بوده- همه مجاز است. همانی که شیخ الطائفه فرمودند. وقتی که وحید این را فرمودند، بعد فرمودند ولی بهتر این است که قرائتی را بخوانند که بین قراء سبعه متداول است؛ اما اگر یکی از آن‌ها شاذ شد سراغ آن نروند. قبلاً اجماع بود که همه آن‌ها جایز است. لذا وقتی یکی گفت که معلوم نیست بعضی از این سبع متواتر باشد، صاحب مدارک فرمودند «مشکل جدا». یعنی مخالف اجماع امامیه است. چطور با اینکه یکی از قراء سبعه است، شما می‌گویید جایز نیست؟! «مشکل جدا» یعنی خلاف اجماع است.

اما ایشان می‌فرمایند بهتر این است که اگر شاذ شد سراغ آن نروید[1]. سراغ متداول بین این سبعه بروید. من این‌ها را در صفحه‌ای آورده‌ام؛ کلمات وحید بهبهانی.

---

[1]مصابیح الظلام، ج۷، ص: ۲۲۵ ؛و قد نقلوا الإجماع علی صحّة السبعة، و مع ذلك الأولی اختیار المتداول مهما تیسّر.

تداوم یافتن فضای روایت حرف واحد بعد از وحید بهبهانی

خب وقتی از کلمات وحید در می‌شویم، به طبقه بعدی می‌آییم؛ صاحب جواهر و مرحوم شیخ. ایشان چه کار کردند؟ قبلاً عرض کردیم. آن‌ها دیگر زیر این اجماع زده‌اند. گفتند که این اجماع فایده‌ای ندارد. عبارت جواهر را خواندم و دوباره هم ان شالله می‌خوانیم. یعنی وحید که این حرف را زدند اما این اجماع را فرمودند. خب حالا وحید تواتر را چطور درست کردند؟ شما که می‌گویید «عندنا حرف واحد»، چطور درست کردید؟ فرمودند تواتر یعنی تواتر تداول آن در عصر معصومین. این سبع متواتر است و اجماع امامیه بر تواترش هست. یعنی تواتر در مرئی و مسمع معصوم بودن. نه تواتری که سید نعمت الله گفتند معظم المجتهدین می‌گویند «کل مما نزل به الروح الامین». وحید چرا به این صورت معنا کردند؟ می‌گویند چون عندنا حرف واحد است. وقتی نزد ما روایات اهل البیت حرف واحد است، نمی‌شود که هر دو را جبرئیل آورده باشد.

پس یکی را او آورده ولی بقیه آن‌ها مجاز است و مورد امضاء اهل البیت است. چون مردم در مرئی و مسمع اهل البیت می‌خواندند و ائمه هم نهی نکردند. وحید به این صورت حل کرد. قبل از وحید هم کسی را ندیدم که برای تواتر به این صورت محمل درست کند. اگر شما کسی را دیدید حتماً ارسال کنید تا ما و دیگران از آن‌ها استفاده کنیم.

لزوم بررسی علل طرح نشدن روایات حرف واحد قبل از قرن یازدهم

در چنین فضایی روایات پر رنگ شده و بعد شخصی مثل وحید گیر کردند که چه کارش کنند. اما قبل از او چرا به این صورت نبود؟ چرا در ده قرن، یک کتاب فقهی نیست؟ اینها که شیعه بودند و آنها هم که دنبال اهل البیت بودند. کافی را هم که همه خوانده بودند. چرا در یک کتاب فقهی نمی‌گویند «عندنا حرف واحد»؟ وحید بهبهانی بعد از اینکه محدثین آنها را پر رنگ کرده بودند، این را گفت اما قبلی ها نمی گفتند. قبلاً عبارت محدث اردبیلی را خواندیم؛ ایشان می‌گویند «کانه لاخلاف»؛ معلوم است که هر هفت قرائت، قرآن است و همه را ملک وحی آورده است. ایشان در عشر خدشه کرده بود.

اگر یادتان باشد عرض کردم صاحب وسائل و دیگران توضیحی داده بودند. حتی این روایت ابن مسعود در یکی از کتابهای علماء قبل از قرن دهم، بعنوان یک چیزی که از آن قرائت ابی استفاده شود یا ترجیح آن استفاده شود، ابدا اثر در آثار نیست. این را هیچ کسی ذکر نمی کرد. اما چرا؟

جلسه قبل مطلبی را گفتم، الآن می‌خواهم آن را تکمیل کنم. من عرض کردم در این چند سالی که مباحثه می‌کردیم تلقی ما این بود: با کاری که ابن مجاهد کرد، زمینه ذهنیت قرن اول و دوم از سبعة احرف محو شد. لذا بزرگانی از علماء مثل شیخ الطائفه در تبیان و بعد از او، این زمینه در ذهنشان نبود. هفته قبل این را عرض کردم. بعد گفتم وقتی ملاحظات بیشتری شد این احتمال در ذهن من طلبه ضعیف شد. یعنی این جور نبود که علماء نمی‌دانستند چنین زمینه‌ای بوده. بلکه می‌دانستند.

شاهدی مهم از کلام علامه حلی برای معنای صحیح حرف واحد

شاهد بسیار مهم آنکه تکمیل عرض هفته قبل من است، این است:

من عرض کردم ذهن خودتان را شرطی کنید. تا روایت «ان الناس یقولون ان القرآن نزل علی سبعة احرف، فقال علیه‌السلام کذبوا اعداء الله» را می‌گوید در کنارش نماز اختیاری فارسی ابوحنیفه را به یاد بیاورید. خب الآن ما بگوییم در ذهن علماء نبود؟ می‌خواهم یک شاهد بیاورم. در جلسات تابستان هم گفته ام. یادآوری سر جایش مهم است. آن هم یک جمله از منتهی علامه است. رضوان‌الله‌علیه! در منتهی المطلب مرحوم علامه حلی یک جمله‌ای دارند که برای بحث خیلی راه گشاست. برای اینکه چرا علماء قبل از قرن دهم اسمی از این روایت نمی‌بردند. وقتی تعدد قرائات و قراء سبعه مطرح می‌شد اصلاً یاد این روایت نمی افتادند. خیلی جالب است، چرا یاد آنها نمی آمد؟ این عبارت منتهی علامه کلید است. ایشان فرمودند:

> مسألة: و لا يجزئ بالتّرجمة و لا بمرادفها من العربيّة و هو مذهب أهل البيت عليهم السّلام، و به قال الشّافعيّ، و أبو يوسف، و محمّد. و قال أبو حنيفة: يجوز ذلك.لنا: أنّه بغير العربيّة ليس بقرآن؛ لقوله تعالى (بلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ). أخبر أنّه أنزل القرآن بالعربيّ، فما ليس بعربيّ لم يكن قرآنا. و كذا قوله تعالى (إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً). و لأنّ القرآن ما ثبت نقله بالتّواتر، و التّرجمة و المرادف ليس كذلك[1]

«**مسألة: و لا يجزئ بالتّرجمة و لا بمرادفها من العربيّة**»؛ کسی که نماز می‌خواند نمی‌تواند به ترجمه قرائت اکتفاء کند. مرادف گویی هم نمی‌تواند بکند. مثلاً به جای «مالک یوم الدین» نمی‌تواند بگوید «صاحب یوم الدین». یک مقداری از کلام ایشان را می‌اندازم بعداً دوباره برمی‌گردم.

«**و به قال الشّافعيّ**»؛ شافعی هم این را می‌گوید. می‌گوید که مرادف گویی درست نیست.«**و أبو يوسف و محمد**»؛ شاگردان ابوحنیفه است.ابو یوسف و محمد شیبانی دو شاگرد مهم ابوحنیفه همین را می‌گویند. می‌گویند که ترجمه مجزی نیست و مرادف هم مجزی نیست.

«**و قال أبو حنيفة: يجوز ذلك**»؛ ابو حنیفه می‌گوید که ترجمه مانعی ندارد و مرادف، همان قرآن است.

حال دوباره بر می‌گردم؛ علامه می‌خواستند چه چیزی بگویند؟ قسمتی را که انداختم می‌خوانم. ایشان می‌فرمایند: **«و ال يجزئ بالترّجمة و ال بمرادفها من العربيّة و هو مذهب أهل البيت عليهم السّلام»**؛ اگر بگویی «و هو مذهب اصحابنا و علیه علمائنا»، این یک چیز است. ولی این‌که علامه تعبیر کنند «و هو مذهب اهل البیت علیهاالسلام» چیز دیگری است. شما در کتاب‌ها بگردی و برای ما یک روایت بیاوری که شیعه از اهل البیت نقل کرده باشند که نمی‌توانی ترجمه قرائت را بخوانی و همچنین نمی‌توانی مرادف بیاوری. پیدا کنی. ایشان می‌گویند «مذهب اهل البیت»، نه «مذهب علمائنا و فتاواهم». مذهب اهل البیت مستند می‌خواهد. شما یک روایت پیدا کنی. این همه از کتب فقهی که می‌گویند ترجمه نخوان و مرادف را نیاور، می‌بینید ادله آن‌ها روایات نیست.

من می‌خواهم چه چیزی را عرض کنم؟ این «مذهب اهل البیت»ی که علامه در اینجا فرمودند یعنی همین سه روایتی که در اینجا می‌خوانیم. روایت فضیل، روایت زراره و معلی. همانی که شیخ الطائفه فرمودند «مذهب اصحابنا». همانی است که فرمودند «مذهب اهل البیت». پس علامه می‌گویند «نزل القرآن علی حرف واحد» که مذهب اهل‌بیت است، به این معنا است که «سبعة احرف»ی که اهل‌سنت می‌گویند دروغ است. «سبعة احرف»ی که ابوحنیفه گفت شما می‌توانی طبق آن ترجمه قرآن را قرائت کنی، دروغ است. «سبعة احرفی» که طبق آن سفیان بن عیینه گفت «ای ذلک قلت اجزأک». پس فضا در دست علامه بود که وقتی می‌گویند مذهب اهل البیت، یعنی همین روایات. نه این‌که این روایات به این معنا باشد که «قراء سبعه» نه. خیلی روشن است.

من کل عبارت متنه‌ی را آوردم. چون قرائت متنه‌ی خیلی بحث خوبی است. به آقایان هم پیشنهاد دادم خوب است کل مبحث قرائات متنه‌ی علامه حلی را بحث کنید. چون فروعات خیلی خوبی دارد. همین‌جا است که می‌گویند «احب القرائات الی ّقرائة...». بعد می‌گویند «و ان کان قد قرأ بغیرها صحیح و مجزی بلاخلاف». هیچ خلافی نیست که قرائت این قراء سبعه در نماز درست است[2]. با آن استدلالات محکمی که دارند که ما حتما ًباید قرآن قطعی و یقینی را بخوانیم. این‌ها فرمایشات ایشان است. بنابراین کنار نماز ابوحنیفه و فارسی او این سوال مطرح است که در این ده قرن چرا در کتب فقهی اسمی از آن‌ها برده نشد؟ می‌گوییم جواب این‌که چرا برده نشد را این عبارت متنه‌ی توضیح می‌دهد. یعنی علماء قبل از قرن دهم از این روایت حرف واحد چه می‌فهمیدند؟ ترجمه خواندن و مرادف آوردن را می‌فهمیدند. لذا هم اصلا ًدر باب قرائات ذکر نمی کردند که چطور اجماع داریم که این همه قرائات جایز است و حال آن‌که «عندنا حرف واحد»؟! لذا یک نفر هم از آن‌ها در نماز شک نمی کرد که حال دو نماز بخوانیم؟ «مالک» بخوانیم یا «ملک»؟ چه کار کنیم؟ چرا شک نمی کردند؟ چون از قرن دهم محدثین روایات حرف واحد را در قبال تعدد قرائات پر رنگ کردند. گفتند حرف واحد یعنی قرائات کنار رفت. وحال آن‌که قبلی ها می‌گفتند حرف واحد یعنی ترجمه مرادف نه. این از عبارت متنه‌ی است. اصلا ًبین آن‌ها احتیاط هم نبوده؛ یک نفر نیست که بگوید احتیاطا من هر دوی آن‌ها را می‌خوانم.

از ابوشامه و به نظرم پسر ابن جزری خواندم. این دو نفر چه گفته بودند؟ گفت: «انی احب ان اقرأ بکلیهما فی کل رکعة[3]»؛ یعنی هم «ملک» بخوانم و هم «مالک» بخوانم. چرا؟ «لتواتره‌ما عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله». این تنها بین علماء عامه است. اما در میان علماء شیعه کسی که به این صورت جمع کند، نیست. همان حرفی را که دو عالم سنی زده بودند، خدمتتان گفتم که مفتی سعودی بن باز می‌گفت که نه این کار را نکنید. یعنی در یک رکعت هر دوی آن‌ها را نخوانید. چرا؟ چون ما هیچ روایتی نداریم که حضرت در یک رکعت هر دو را خوانده باشد. پس شما می‌توانی در این رکعت «مالک» بخوانی و در رکعت بعدی «ملک» بخوانید. ولی حتی خود بن‌باز بعد می‌گوید اگر کسی هر دو را با هم خواند، قطعا ًصحیح است. نمازش صحیح است اما خلاف سنت کرده است. علی ای حال این‌ها فضایی بود که در مسأله تعدد قرائات بود.

[1]منتهى المطلب في تحقيق المذهب؛ ج٥، ص: ٦٥

[2]منتهى المطلب في تحقيق المذهب، ج٥، ص: ٦٤؛ أحبّ القراءات إليّ ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عيّاش، و قراءة أبي عمرو بن العلاء، فإنّهما أولى من قراءة حمزة و الكسائيّ؛ لما فيهما من الإدغام و الإمالة و زيادة المدّ، و ذلك كلّه تكلّف، و لو قرأ به صحّت صلاته بلا خلاف.

[3]إبراز المعاني من حرز الأماني (ص: ٧٠)؛ وأنا أستحب القراءة بهما؛ هذه تارة، وهذه تارة، حتى إني في الصلاة أقرأ بهذه في ركعة، وهذه في ركعة، ونسأل الله تعالى اتباع كل ما صح نقله والعمل به

تفسیر حرف واحد به قرائت واحده و در عملی آن توسط فقها و مفسرین

شاگرد: مدعای شما این است که «مذهب اهل البیت»ی که علامه آوردهاند اشاره به روایات حرف واحد دارد؟ اگر این است چرا خودشان در ادله نیاوردهاند؟ بهترین دلیلی که میتوانستند بیاورند همین بود.

استاد: در این اعجابی که چند سال در ذهن من پر رنگ بود، من با شما موافق بودم. یعنی برای من سؤال بود. خیلی هم گشتم. اندازه سهم خودم بهعنوان یک نفر گشتم؛ با اینکه در طول این ده قرن این همه از کتب بوده، غیر از این دو کتاب تفسیری یک جا پیدا کنیم...؛ مگر شیخ الطائفه فقیه نیستند؟ اینها را در تابستان عرض کردم. در تهذیب وقتی به اختلاف «ارجلکم» رسیدند اسمی از حرف واحد بردند؟! فرمودند در اینجا روایت خاص داریم که امام علیهالسلام فرمودند «ارجلِکم». یعنی نگفتند حرف واحد است. ایشان «القرائة المنزله» هم داشتند، نمیدانم بحث کردیم یا برای بعد گذاشتم. اگر بحث نکردهایم بعداً عرض میکنیم.

شاگرد: اگر علامه گفته بودند که شما به این صورت نمی گفتید.

استاد: ولی واقعاً سؤال قوی است که چرا با اینکه بحث تعدد را آوردهاند و این روایات را هم آوردهاند و معروف است، اما برای آنها این سؤال مطرح نمی شده که شهید ثانی عالم بزرگ بگویند «کل مما نزل» و بعد بگویند «حرف واحد». یا قطب راوندی چه فرمودند؟ فرمودند وقتی دو قرائت هست، هر دو آنها آیه قرآن است. اگر سه قرائت هست، هر سه آنها آیه قرآن است. در کتاب فقهی-فقه القرآن- برعکس آن را گفتند و گفتند که همه این قرائات درست است و کآیتین است. صاحب غنیه فرمودند کآیتین. منابع ابن شهر آشوب هم بود. منابع ابن شهر آشوب بسیار مهم بود. من از مستدرک هم گفتم که یک عالم سنی میگوید جناب ابن شهر آشوب «تقدم فی القرائة و الفقه و ...». یک سنی میگوید که در بین علماء زمان خودش در علم قرائت سرآمد بوده. به مستدرک مراجعه کنید، مرحوم محدث آوردهاند. در منابع چه فرمودند؟ فرمودند کل قرائات سبعه به امیرالمؤمنین علیهالسلام بر میگردد. کسی که تخصصش علم قرائات است و امام در قرائت است، میگوید تمام قراء سبعه قرائشتان به امیرالمؤمنین بر میگردد. این به چه معنا است؟ یعنی حرف واحد؟! صاحب منابع حرف واحد را ندیده بود؟! ولی ایشان میگویند که همه اینها به امیرالمؤمنین علیهالسلام بر میگردد. یعنی آنها از حرف واحد درکی داشتند که اصلاً ذهنشان سراغ این نمی رفت.

اما اینکه علامه چرا در اینجا نفرموده اند، شبیه این است که چرا خود شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی در مقدمه تبیان از روایت زراره اسم نیاورده اند. چرا اسم نیاورده اند؟

در آن جا گفتند «ان العرف من مذهب اصحابنا ان القرآن واحد نزل من عند واحد»، بعد هم فرمودند «و الاختلاف یجیء من قبل الرواة». چرا نگفتند؟ این سؤال هم سؤال خیلی خوبی است. چرا؟ چرا آن را

گفتن اما مفاد حدیث زراره را نگفتند؟ چون بعد از اینکه شیخ اینها را فرمودند ده سطر بعد گفتن این اختلاف قرائات که همان سبعة احرف است. اگر می‌گفتند «الاختلاف یجیء من قبل الرواة» تناقض می‌شد و تهافت می‌شد با ذیل کلامشان. دقت کنید و ببینید چقدر جالب است. یعنی مفادی است که اگر شیخ آن را می‌آوردند با قرینه ذیل کلامشان تهافت می‌شد، لذا آن را نیاوردند. ولی علی ای حال این سؤالی است که ما باید بیشتر روی آن فکر کنیم که در ذهن اعاظم علماء در ده قرن چه چیزی بوده که حتی در یک جا اصلا روایات حرف واحد و «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» را مطرح نکرده‌اند؟ بلکه در ده‌ها کتاب امامیه گفته‌اند که همه آنها جایز است.

اذعان قرطبی به حرف واحد بودن قرائات مسند

شاگرد: به نظر خودتان جواب سؤال من داده شد؟

استاد: من با اعجاب خودم تأیید کردم. گفتم من هم این سؤال را دارم که چرا نیامده. تنها چیزی که عرض کردم این بود: من قبلاً چندین سال می‌گفتم در ذهن بزرگانی مثل شیخ الطائفه، علامه و دیگران این نبوده که معنای روایات حرف واحد این است که آنها مرادف می‌آوردند و ابو حنیفه فارسی می گفته. من این را می‌گویم. چند سال این در ذهن من بود. الآن عرض می‌کنم که همین عبارت متنهی داد بر این است که علامه به من طلبه می‌گویند که اینطور نیست که ما خبر نداشته باشیم. ما خبر داریم که زمینه صدور روایت حرف واحد ترجمه ابوحنیفه بوده و مرادف گویی سفیان بن عیینه بوده . عرض من این است. اگر در این اشکالی داری بفرمایید.

شاگرد: توجیهی به ذهن من می‌رسد که چرا آنها را نیاورده اند. استدلالاتی که آورده‌اند را در سه ای چهار سطر سر رسانده اند و استدلالات خوبی هم هست. اگر می‌خواستند این روایات را بیاورند باید مخاطبشان را در علوم قرآنی می‌انداختند، آن هم با توضیحات مفصل. شاید به این خاطر بوده که آنها را نیاورده اند.

استاد: ببینید الآن قرطبی معاصر علامه هستند. کمی زودتر از ایشان هستند. شاید معاصر صاحب شرایع هستند. ۶۷۰ ای ۶۹۰ وفات کرده است. تفسیری قرطبی معروف است. حدوداً هم عصر هستند. مرحوم علامه ۷۲۶ هستند. با فاصله سی سال هستند. قرطبی در طبقه اساتید ایشان می شده است. در مقدمه تفسیری تصریحا می‌گوید که تمام این قراء سبعه با اینکه هفت تا هستند و این همه اختلاف دارند اما می‌گوید «کلها حرف واحد». همه آنها یک حرف است. بعد می‌گوید آن شش حرف چیست؛ می‌گوید آنها «اتسعت بها الصحابه»؛ آنها که مرادف گویی و کارهای امثال ابوحنیفه بود. آن چه که سند دارد و آن چه که قراء امصار بودند و آن چه که تا شارع متواتر بود، همه آنها حرف واحد بود.

خب در زمانیکه علامه این فرمایش را دارند، قرطبی دارد این را می‌گوید. یعنی خود این ایده و این فکر که تعدد قرائات هفت حرف نیست و با اینکه متعدد است حرف واحد است، مطرح بود. خب وقتی مطرح بوده دیگر در ذهن آنها امری پذیرفته شده بود. به خلاف قرن یازدهم به بعد که روایات حرف واحد مقابل قرائات قرار گرفت. فیض فرمودند چون حرف واحد است، پس قرائات هیچ است. من عبارت ایشان را خواندم و کسی گفت اینها واقعاً عبارت فیض است؟! فیض فرمودند بهترین قرائت این است که ببینید به زبانتان کدام بیشتر جور در می‌آید و... . به نظرم در مقدمه صافی بود. یکی از آقایان گفتند که واقعاً از تفسیر صافی می‌خوانی؟! گفتم بله، این عبارت خودش است.

شاگرد: منهج الصادقین بود؟

استاد: نه، شما هر چه از منهج بیاوری خیلی استقبال میکنم. چون منهج برای قبل از قرن یازدهم است. ملافتح الله در منهج الصادقین مثل کتاب دیگران میگویند که قرائات لها حق و کلها صواب. یعنی مثل عبارت شیخ الطائفه که فرمودند همه این قرائات حق است، مثل روض الجنان مرحوم ابوالفتوح رازی، ملافتح الله هم همین را میگویند. میگویند این وجوه قرائات حق است. اتفاقا اینها برای قرن دهم هستند. لذا ملافتح الله با ایشان تفاوت میکند.

شاگرد۲: با این ذهنیت میتوان گفت «نحن نقرأ علی قرائة ابی»، مراد از «نحن» اهل البیت هستند، چون ظاهراً علامه هم همین را فهمیده بود. «ابی» هم یعنی ما اهل البیت خودمان قرائت داریم اما قرائت ابی را هم میخوانیم. اگر واقعاً این فضا بوده میتوان «نحن» را به اهل البیت زد. چون اگر واقعاً به این صورت باشد باید این «ابی» یک خصوصیتی داشته باشد.

استاد: ببینید زمانیکه این روایت صادر شده، اسمی از قراء سبعه و عشره نبود. خیلی ها از آنها که اصلاً متأخر هستند. یعقوب حضرمی و کسائی که بعد از زمان امام هستند. اینها اصلاً در زمان امام مطرح نبودند. خود نافع وفاتش ۱۶۰ است. شهادت امام علیه‌السلام ۱۴۸ است. لذا او چقدر بعد از فوت امام علیه‌السلام وفات کرده است. الآن نافع نماینده قرائت اهل المدینه است. خود نافع چه گفت؟ هر کسی نزد من بیاید کل قرائات را به او تعلیم میدهم اگر از من بخواهد که مختار خودم را بگویم، میگویم مختار من این است. و الا «أ أحرم نفسی من ثواب القرآن؟!». حمزه که خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد، تمام قرآن را خدمت حضرت خوانده. ما همینطور میگوییم یک چیزی میگفتند و در میشدند!

خوب شد این هم یادم آمد؛ حتماً نگاه کنید. وحید بهبهانی در این فضای سنگینی که اینطور فرموده‌اند، در دو جا حرف دارند. در فدکیه نگاه کنید. این کلامی که از ایشان نقل کرده‌اند در حاشیه مدارک است. اما کلام مفصلی هم در مصابیح الظلام دارند. مصابیح شرح مفاتیح شرائع اسلام است. در شرح مفاتیح و حاشیه بر مفاتیح این را میفرمایند. آن جا به تفصیل وارد میشوند؛ خیلی جالب است. هر کسی عبارات وحید را ببیند میبیند وحید در این فضایی که قرائات را تعظیم میکنند، بسیار جلو میرود. یعنی کاملاً معلوم است که ذهن جناب وحید، ذهن فقهای قبل از قرن یازدهم است، ولی تنها چیزی که زده ایشان پر رنگ شده روایات حرف واحد است که زمینه صدور این روایات در ذهن شریف ایشان نبوده. کاملاً معلوم است. ان شالله جلسه بعد عبارت ایشان را میخوانم.

نقدی بر کتاب «نزول قرآن و رؤیای هفت حرف»

قبلاً گفتم یکی فایلی بود که بیست مورد در المیزان را پیدا کرده بود که مخالف قرائت حفص بود؛ استادی که راهنمای این مقاله بودند گفته بود که چطور می‌شود علامه این کار را بکند؟! شیعه می‌گوید که حرف واحد است، پس چطور علامه در المیزان در بیست مورد مخالفت کرده است؟! آن مقاله جالبی بود. بعد گفتم همان استاد کتابی دارند که در لفظ من آمده بود «افسانه هفت حرف». ولی فرمودند که نام آن «رؤیای هفت حرف» است. کتاب را آوردند و من دیدم. «نزول قرآن و رؤیای هفت حرف» است. در برخی از کلمات قلم زنندگان به عربی دیدم «اسطورة سبعة احرف» آمده بود. ترجمه عربی این را ندیدم که چه آورده بودند. حال واژه رؤیا در آیات شریفه که خوب است. اینطور نیست که منفی باشد. ولی ظاهراً در فارسی ما منظور از رؤیا همین است. یعنی همان اسطوره و افسانه. به ذهن من اینطور آمده بود.

سریع عرض می‌کنم؛ نسبت به سند روایتی که ما هفته قبل خواندیم گفتیم که تصحیف است. اصل آن معلی بن محمد است. ایشان در همین کافی مطبوع وقتی سند را بررسی کردند آن را «علی بن محمد» گرفته‌اند. گفته‌اند نجاشی او را ثقه دانسته است. «علی بن ابی القاسم عبد الله». از معجم الرجال هم باز نقل کرده‌اند. علی بن محمد در متن مرآة العقول بود. اما مرحوم مجلسی صریحاً فرمودند که «ضعیف». ایشان با اینکه علی بن محمد خوانده‌اند شاید به مرآة مراجعه نکرده باشند. آن جا گفته بودند ضعیف است اما ایشان می‌گویند که سند خیلی خوب است. علی بن محمد هم یعنی علی بن ابی القاسم. من مراجعه کردم، سر رساندن اینکه آیا ممکن است این در سند کافی باشد یا نه، دقیق است و نیاز به کار بیشتر دارد. فعلاً این نکته را عرض می‌کنم که معلی بن محمد به علی بن محمد تبدیل شده و درعین‌حال سند صحیح شده است.

نکته دیگر این است: اساس اینکه ایشان می‌خواهند روایت سبعة احرف و کل تعدد قرائات را جواب بدهند، این است که می‌گویند پیدایش این تعدد قرائات زیر سر خلیفه دوم است. می‌گویند او سبب شد که این قرائات آمد. جلوتر عرض می‌کردم که آن آقا می‌گفت خدا لعنت کند قراء سبعه را! او می‌گفت که این تعددها زیر سر این هفت نفر است. در یک جلسه ای تدریسی بود که نقل کرده بودند. خب او به گردن آن هفت نفر می گذاشته. در اینجا با شواهدی که می‌آورند می‌گویند زیر سر او است. مساهله و مسامحه در قرائات را زیر سر او می‌دانند. بعد شروع می‌کنند به نقل کردن. به محل ابتلاءترین آنها که سوره حمد است، وقتی می‌رسند می‌گویند: ببینید او می خوانده «صراط من انعمت علیهم، غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین» ای «سوی المغضوب علیهم و سوی الضالین». این را در این کتاب آورده‌اند. بعد می‌گویند که پس او این کارها را کرده است. مثلاً آیه رجم.

خب کافی است شما در کتب شیعه نگاه کنید. کلمات بزرگان علماء شیعه را ببینید که آیه رجم در نقل اهل البیت هست یا نیست؟! خب آدم ببیند. عمر آیه رجم را آورده و شروع کرده... . خب «صراط من انعمت علیهم» چیست؟ تفسیر قمی را نگاه کنید. مرحوم علی بن ابراهیم از پدرشان ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند که آقایشان تنها با دو واسطه خیلی خوب –حماد عن حریز- نقل می‌کنند که امام علیه‌السلام قرائت می‌کردند «صراط من انعمت علیهم و غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین».

ی ک جا د ی گ ر د د م ک ه گ ف ت ه آ ن ر ا و ی ا ز ا ه ل س ن ت ی ک چ ی ز ی ش ن ی د ه ب و د و ی ک د ف ع ه ا ش ت ب ا ه ا ً ب ه ا ئ م ه
ن س ب ت د ا د ه ا س ت ! خ ب ا ی ن ح ر ف ه ا ؟ ! آ ن و ق ت ت ب ی ا ن ش ی خ ا ل ط ا ئ ف ه و م ج م ع م ر ح و م ط ب ر س ی ا ر ن گ ا ه
ک ن ی د . م ر ح و م ش ی خ ا ل ط ا ئ ف ه و م ر ح و م ط ب ر س ی ه م ی ن ج ا ک ه م ی ر س ن د م ی گ و ی ن د « و ر و ی ذ ل ک ع ن ا ه ل
ا ل ب ی ت » . ش ا ی د ت ع ب ی ر ا ه ل ا ل ب ی ت د ا ر ن د . ا ی ن خ ی ل ی م ه م ا س ت . « ط ر ا ط م ن ا ن ع م ت ع ل ی ه م » ا ر م ن س و ب
ب ه ا ه ل ا ل ب ی ت م ی د ا ن ن د . آ ن و ق ت ا م ب گ و ی ی م ک ه ا ی ن ا ر ع م ر د ر آ و ر د ه ا س ت ! ا ه ل ا ل ب ی ت ه م چ ی ز ی
ن گ ف ت ه ا ن د و ب ر ا ی ش ی ع ی ا ن ه م چ ی ز ی ن گ ف ت ه ا ن د و د ر ت ف س ی ر ش ی ع ه ه م م ی آ ی د ک ه آ ن ه ا خ و د ش ا ن ه م
م ث ل و ا ق ر ا ئ ت ک ر د ه ا ن د ! ع ر ض م ن ا ی ن ا س ت ک ه و ق ت ی ا م ت ح ق ی ق م ی ک ن ی م ی ک ش ا ه د ب ی ا و ر ی م و ب ح ث ا ر
ج ل و ب ب ر ی م ک ه ا گ ر ه م ه م ط ا ل ب ا ر د ر ا ی ن ا ج ب ی ا و ر ی م ک س ی ح ر ف ا م ا ر ت ص د ی ق ن م ی ک ن د .

تفسیر ناردست تواتر در کلام نویسنده کتاب « نزول قرآن و رؤیای هفت حرف»

نکته آخر هم مسأله تواتر است. ایشان می‌گویند آن‌ها می‌گویند که «سبعة احرف» تواتر دارد. اما خب درست است؛ می‌گویی صحابه بیستویک نفر بودند که از حضرت نقل کردند. چون این جزری می‌گوید که من این‌ها را از بیستویک نفر از صحابه از حضرت نقل می‌کنم. می‌گویی‌م خب اگر بیستویک صحابه باشند متواتر هستند، اما مگر بیست و یک صاحبه در تواتر کافی است؟! متواتر چه زمانی است؟ زمانی است که در تمام طبقات متواتر باشد. بعد هم که متواتر نیست. این بیست و یکی خیلی خوب اما بعدش چه؟!

ببینید من در جلسات تابستان عرض کردم که این زیاد تکرار می‌شود؛ درست است که در تواتر باید جمیع طبقات متواتر باشند اما یک دفعه ذهن مخلوط می‌کند و خیالش می‌رسد هر فرد طبقه بالاتر باید خبر هر فرد طبقه پایین‌تر را به تواتر بیاورد. مثلاً اگر ده نفر یک واقعه‌ای را نقل کردند و با این ده نفر متواتر شدند، در طبقه بعدی باید از هر کدام از آن ده نفر، ده نفر نقل کنند، تا صد نفر بشوند. آیا منظور این است؟! اصلاً این نیست. این‌که می‌گویند باید در هر طبقه متواتر باشد اصلاً مراد این نیست. ببینید ده نفر واقعه‌ای را نقل کردند. از هر کدام از آن ده نفر تنها یک نفر نقل می‌کند اما نفرهای مختلفی هستند. یعنی ده نفر نقل می‌کنند، واحد عن واحد، ولی باز تواتر هست. لذا طبقات بعدی هم که از بیستویک صحابه نقل می‌کنند آن‌ها هم به حد تواتر هستند. درست است که از تک‌تک این بیستویک نفر برای ما به تواتر نقل نکرده‌اند اما آن بیست و یکی را ولو جدا جدا بیستویک نفر دیگر برای نقل کنند، برای تواتر کافی است. پس این شبهه ای که می‌گویند در تواتر باید همه طبقات متواتر باشد درست نیست. تصاعد هندسی نیست که هر نفر از طبقه بالا برای طبقه بعدی باید به تواتر نقل کند. این‌ها نکات مهمی است که من از این کتاب گفتم. علی ای حال زحمت علمی است. بحث‌هایی است که باید در کلمات بیایی و رفت‌وبرگشت شود تا حق معلوم شود.

شاگرد: اگر هر کدام از این بیستویک نفر قرائت مجزا داشته باشند در آن صورت باید هر کدام جداگانه تواتر داشته باشند.

استاد: از صحابه؟ ببینید علامه طباطبایی در نقل مهر تابان گفتند که هر کدام از این بیستویک نفر خودشان مصحف داشتند. هر کدام خودشان چند قرائت و اقراء داشتند که شنیده بودند. یا از خود حضرت یا از سائر صحابه. چون رسم بین صحابه اقراء بود. به یکدیگر اطمینان

داشتند، هر چه شنیده بود را برای دیگران هم اقراء میکرد ولو خودشان محضر حضرت اقراء را نشنیده بودند.

شاگرد۲: تا به حال ذیل حدیث حرف واحد استنادکردهاید؟

استاد: بله، این را زیاد گفتهام. وقتی شما عند واحد را ترجمه میکنید و مرادف میآورید، میشود «نزل من عندک». نه «من عند واحد». اینها را چندین بار عرض کردم.

شاگرد: مرحوم فاضل تونی هم این بحث را در وافیه آوردهاند ولی خیلی اجمالی بحث کردهاند. این سبعه و عشره را کنار گذاشتهاند...

استاد: این را آوردهام. فایل هایش هست. مفصل رفتیم و مراجعه کردیم و از عباراتشان بحث کردیم که ایشان میخواهند چه بگویند. شاید سه-چهار فایل باشد.

شاگرد۲: عرض من این است که قرائات این افراد مختلف است و در طبقه بعدی نسبت به هر قرائت ده نفر باشند.

استاد: اینکه این بیستویک نفر خودشان قرائت دارند و مصدر و ماخذ نقل قرائات هستند، یک چیز است و اینکه این بیستویک نفر تصریح کردهاند حضرت فرمودهاند «نزل علی سبعة احرف» چیز دیگری است. اینکه ربطی به قرائات اینها ندارد. ابن جزری میگوید این بیستویک نفر تصریح کردهاند که حضرت فرمودهاند «نزل علی سبعة احرف»، پس نزول «علی سبعة احرف» نزد اهلسنت متواتر میشود. آنها ادعای تواترش را دارند.

والحمد لله رب العالمین